# جلسه 5-58

**چهار‌شنبه - 23/08/97**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

# جهت چهارم: توریه

## مشهور: توریه کذب نیست و به عنوان اولی جایز است مطلقا

بحث در حرمت کذب به اینجا رسید که عرض کردیم که مشهور قائل شدند به این‌که توریه کذب نیست و حرام نیست. و کذب عبارت از این است که مراد استعمالی متکلم خلاف واقع باشد اما اگر مراد استعمالی متکلم مطابق با واقع است و لکن مخاطب از ظاهر این کلام معنای دیگری می‌‌فهمد که آن معنای مخالف با واقع هست، مثلا اگر شما به فرزندتان بگویید در که می‌‌زنند می‌‌گویند بابات هست؟ بگو بابام اینجا نیست و مقصودت هم این باشد که بابام این جایی که من نشستم نیست و لو آن آقا فکر می‌‌کند یعنی بابایم در این شهر نیست. این می‌‌شود توریه. مشهور گفتند اشکال ندارد.

در روایت مستطرفات السرائر هم نقل می‌‌کند از کتاب عبدالله بن بکیر[[1]](#footnote-1) که از امام سؤال کرد که الرجل یقول لجاریته قولی لیس هو ههنا، امام علیه السلام فرمود لابأس لیس بکذب. یا به قول یکی از بزرگان نقل می‌‌کند که یکی از اعلام که مراجعات مالی داشت، می‌‌گفتند آقا! به ما کمک کن، تسبیح در دستش بود می‌‌انداخت زمین می‌‌گفت دستم خالی است، ‌یدی خالیة، ‌آن آقا فکر می‌‌کرد که می‌‌خواهد بگوید پول ندارم، ‌او هم مقصودش این بود که کف دستم خالی است، تسبیحم هم در دست بود انداختم زمین، صدق می‌‌کند یدی خالیة.

این نظر مشهور است که می‌‌گویند توریه جایز است به عنوان اولی. اما اگر مصداق غش در معامله باشد یا سبب اضرار به مؤمن بشود، آن عنوان آخری است که بخاطر آن عنوان آخر حرام است. به عنوان اولی توریه فرمودند جایز است.

و لکن در مقابل این نظر مشهور بزرگانی منکر این نظر شدند:

## محقق حلی: توریه فقط در فرض ضرورت جایز است

محقق حلی یک تعبیری دارد در شرایع، فرمود و لو اضطر الی الاجابة بنعم فقال نعم و عنی الابل قصدا للتخلص لم یأثم. اگر یک شخصی از شما سؤال کند، شما به جای این‌که می‌‌خواهی بگویی نه، ولی می‌‌بینی ناچاری بگویی نعم، تاییدش کنی، بگو نعم ولی مقصودت از نعم شتر باشد، این گناه نیست. تعبیر محقق حلی در شرائع این است که و لو اضطر الی الاجابة بنعم فقال نعم و عنی الابل قصد للتخلص لم یاثم.

شهید ثانی در مسالک فرموده از این تقیید به اضطرار می‌‌فهمیم که توریه در غیر موارد ضرورت جایز نیست. ولی خود شهید ثانی در مسالک فرموده به نظر ما توریه مطلقا جایز است و لو در حال اختیار. و ینبغی قصره علی وجه المصلحة، ‌سزاوار است بگوییم فقط در موارد مصلحت توریه بکنیم اما این‌که بگوییم در خصوص فرض ضرورت توریه جایز است، نه‌، وجهی ندارد.

ولی مهم این است که ظاهر کلام محقق حلی اختصاص جواز توریه است به فرض ضرورت.

## محقق قمی: کذب مخالفت ظاهر کلام با واقع است نه مخالفت مراد استعمالی متکلم و لذا توریه از مصادیق کذب است

محقق قمی در قوانین ایشان هم فرموده التوریة کذب. کی می‌‌گوید که توریه کذب نیست؟ کذب مخالفت ظاهر کلام است با واقع نه مخالفت مراد استعمالی متکلم با واقع. به عرف اگر رجوع کنید، می‌‌بینید که اگر شما خلاف واقع سخن بگویید، به شما می‌‌گویند چرا دروغ گفتی، هر چی هم بگویی من توریه کردم می‌‌گوید من حالیم نیست این حرفت دروغ است. تو در خانه نشستی بعد به فرزندت می‌‌گویی که در که زدند بگو بابام اینجا نیست؟ خب مردم چی می‌‌فهمند از این حرفت؟ مردم می‌‌فهمند که یعنی بابام خانه نیست، بابام در این شهر نیست. وقتی که به شما می‌‌گویند به ما کمک کنی تسبیح در دستت را می‌‌اندازی زمین، ‌بعد می‌‌گویی به خدا قسم دستم خالی است، ‌داری دروغ می‌‌گویی دیگه، ‌جیبت پر از پول است. دستم خالی است مردم چی می‌‌فهمند؟ مردم نمی‌فهمند که کف دستم خالی است. عرف به این می‌‌گوید دروغ.

## صاحب جواهر: توریه فقط در فرض ضرورت جایز است. البته ملاک، ظهور است نه فهم عرفی مسامحی

صاحب جواهر هم فرموده به نظر من فقط در فرض ضرورت توریه جایز است. اولش این‌جوری دارد صاحب جواهر، می‌‌گوید الاقوی الاقتصار فی الجائز منها مطلقا علی ما لایقتضی صدق الکذب معه عرفا. بله یک وقتی هست که کلام من ظهور ندارد در خلاف ظاهر، مخاطب دقیق نیست، یعنی اگر این کلام من را بدهند به عرف دقیق، ‌عرف دقیق می‌‌گوید ببین فلانی چه جور صحبت کرد؟ دقیق مطابق با واقع صحبت کرد و لکن چون مخاطب دقیق نبود، ‌عوام بود متوجه نشد، این اشکال ندارد، ‌این کذب نیست. چون ظاهر کلام مخالف واقع نیست، توهم سامع خلاف واقع هست.

مثال می‌‌زند ایشان، می‌‌گوید که مرحوم شهید ثانی در مسالک نقل کرده که بعض از سلف صالح وقتی یک کسی صدایش می‌‌زد این هم دوست نداشت برود با او ملاقات کند، به خانمش مثلا می‌‌گفت که به او بگو اطلبه فی المسجد، نمی‌گفت لیس هو ههنا، می‌‌گفت اطلبه فی المسجد، برو مسجد دنبالش بگرد. صاحب جواهر می‌‌گوید این اشکال ندارد چرا؟ برای این‌که این‌ ظهور ندارد در این‌که در خانه نیست، خب برو مسجد دنبالش بگرد، ‌اطلبه فی المسجد.

[سؤال: ... جواب:] ببینید این مثال ممکن است شما بفرمایید اطلبه فی المسجد ظاهرش این است که یعنی محتمل است پیش من که سخن می‌‌گویم که در مسجد باشد و لذا می‌‌گویم اطلبه فی المسجد. حالا مثال را خیلی روش تمرکز نکنید، ‌گاهی واقعا این‌طور است انسان به نحوی صحبت می‌‌کند مردم برداشت سطحی می‌‌کنند. خود ما متوجهیم مردم برداشت سطحی می‌‌کنند اما می‌‌گوییم به ما چه؟ به ما چه که مردم برداشت سطحی می‌‌کنند، ‌ما این مطلب‌مان هیچ تاییدی در آن برداشت سطحی مردم ندارد.

## موارد اجمال از بحث خارج است

[سؤال: ... جواب:] بعضی از موارد که اجمال است، مثل این‌که به ابن جوزی که نمی‌خواست مردم نه شیعه بودنش را بفهمند نه سنی بودنش را، معلوم هم نبود شیعه است یا سنی، هم شیعه نشسته بود پای مجلسش هم سنی، می‌‌گفتند کم عدد الخلفاء عندک؟ می‌‌گفت اربعة اربعة اربعة. شیعه‌ها می‌‌گفتند دوازده تا شد دیگه، ‌اهل سنت هم می‌‌گفتند چهار تا است، ‌تکرار کرد تا خوب شیرفهم بشوید. نه، ‌این‌که اصلا خارج از بحث است. یا احتمالا به همین ابن جوزی گفتند که افضل اصحاب پیامبر کی بود؟ گفت من بنته فی بیته. ضمیر به کی می‌‌خورد؟ من بنت النبی فی بیته که امیرالمؤمنین است یا من بنت ذلک الشخص فی بنت النبی که می‌‌شود ابوبکر. نه، این اشکال ندارد. گفتند عقیل وقتی معاویه اصرار کرد، ‌حالا اگر صحیح باشد این خبر، که برو بالای منبر ‌علی را لعن کن، و العیاذ بالله! رفت بالای منبر گفت امرنی معاویة ان العن علیا، ألا فالعنوه. ضمیر معلوم بود به کی بر می‌‌گردد، اما مردم توهم می‌‌کردند که بخاطر آن سبق ذهنی و این‌ها که ضمیر به علی بر می‌‌گردد. صاحب جواهر می‌‌گوید این عیب ندارد، ‌این اصلا کذب نیست، این اصلا توریه نیست، ‌این در حقیقت برداشت سطحی مردم است که مطابق با ظهور کلام نیست و این متکلم می‌‌خواهد جوری سخن بگوید که مردم برداشت سطحی بکنند از سخن او. این اشکال ندارد.

[سؤال: ... جواب:] انصافا لیس هیهنا ظهور عرفیش این است که این در خانه نیست. ظهور عرفی یدی خالیة در این است که من پول ندارم. و لذا شما می‌‌توانید اخذ به اقرارش بکنید، اگر گفت یدی خالیة بگویید این آقا پول ندارد و اخذ بکنید به این اقرار. اینجا ظهور است.

پس صاحب جواهر می‌‌گوید گاهی ظهور نیست، برداشت سطحی مخاطب است بخاطر سطحی بودن و تخیل قرائن، او اشکال ندارد اما یک وقت نه، واقعا ظهور کلام است، ‌ظهور کلام مخالف واقع است، مراد استعمالی متکلم چیز دیگری است‌، این توریه است و این فقط در حال اضطرار جایز است، ‌لاتجوز الا عند الضرورة، ‌فقط در حال ضرورت جایز است. اما آنی که نه، برداشت سطحی مخاطب است او اصلا اشکال ندارد، در حال اختیار هم اشکال ندارد.

باز مثال می‌‌زند صاحب جواهر. می‌‌گوید در روایت داریم امام علیه السلام یک شخصی آمد عرض کرد هل رأیت فلانا، ‌شما فلانی را ندیدید؟ حضرت از آن مکان برخواستند رفتند جای دیگری نشستند، فرمودند لم أره من حین انا جالس هنا، از وقتی که من اینجا نشستم او را ندیدم. واقعا ظهور این خطاب در این نیست که از وقتی که من در این مکان هستم اعم از این مجلس فعلی یا آن مجلس سابق من او را ندیدم، ‌همچون ظهوری ندارد. منتها مخاطب سطحی است، ‌توجه نمی‌کند به مضمون کلام امام. امام از جای‌شان بلند شدند رفتند جای دیگر نشستند، ‌فرمودند لم أره من حین انا جالس هنا، ‌واقعا ظهور ندارد در خلاف واقع. این اصلا نه توریه است نه اشکال دارد.

## یکی از مصادیق توریه، موارد نص کلام است که یا اراده معنای خلاف می‌کند یا اصلا قصد حکایت ندارد

توریه این است که خلاف ظاهر کلام را اراده کنید. گاهی هم، ‌دقت کنید! اصلا خلاف نص کلام هست توریه. اصلا نص کلام یک چیزی است ولی می‌‌گوید من اصلا قصد حکایت نکردم. تلفنی به او زنگ می‌‌زنند می‌‌گویند می‌‌خواستیم خدمت‌تان برسیم، می‌‌گوید من امروز قم نیستم، بعد می‌‌گویند تو که قم هستی چطور می‌‌گویی من امروز قم نیستم؟ می‌‌گوید که من قصد حکایت نکردم، مگه کذب عبارت از این نیست که انسان قصد حکایت کند از واقع؟ من اصلا قصد حکایت نکردم، ‌لقلقه لسان بود. یعنی گاهی نص کلام را یا می‌‌گوید قصد حکایت نکردم یا اصلا یک توجیهی می‌‌کند که خلاف نص کلام است.

امام علیه السلام در روایت محمد بن مسلم معنایی را اراده کرد که خلاف نص کلام بود

در یک روایتی، البته این روایت سندش ضعیف است ولی یکی از ادله جواز توریه است، مطرح شده، ‌روایت جالبی است. می‌‌گوید که محمد بن مسلم داخل شد نزد امام صادق علیه السلام، ‌ابوحنیفه هم آنجا نشسته بود. عرض کرد یابن رسول الله! جعلت فداک! رأیت رؤیا عجیبة فقال لی یابن مسلم هاتها فان العالم بها جالس، ‌رؤیایت را بگو، ‌حضرت با طعنه فرمود عالم به تعبیر رؤیا حضور دارند، و أومأ بیده الی ابی حنیفة قال فقلت رأیت کانّی دخلت داری، ‌خواب دیدم که وارد منزل شدم، و اذاً اهلی قد خرجت علیّ فکسرتْ جوزا کثیرا و نثرتْه علیّ، ‌خانمم آمد گردوی زیادی را شکاند و پخش کرد روی سر من، فتعجبتُ من هذه الرؤیا، از خواب بیدار شدم این چه خوابی است که من دیدم، فقال ابوحنیفة انت رجل تخاصم، تو یک شخصی هستی که اختلاف داری با بعضی‌ها، و تجادل لئاما فی المواریث اهلک، در مورد ارث خانواده‌ات با بعضی‌ها اختلاف داری، ‌فبعد نصب شدید تنال حاجتک منها ان شاء الله، ‌بعد از تلاش زیاد به خواسته‌ات می‌‌رسی و آن ارثی که مورد نزاع بین تو و بین افراد لئیم هست از آن‌ها پس می‌‌گیری، فقال ابوعبدالله علیه السلام اصبت والله یا اباحنیفة، ‌بعد ابوحنیفه برخواست و رفت، ‌محمد بن مسلم می‌‌گوید جعلت فداک! انی کرهت تعبیر هذا الناصب، این ناصبی، ‌ناصبی بالمعنی الاعم یعنی این کسی که مخالف اهل بیت هست، ‌تعجب کردم از این تعبیر خوابش، این چه تعبیر خواب بود که کرد؟ فقال یابن مسلم! لایسؤک الله! فما یواطئ تعبیرهم تعبیرنا، ‌ناراحت نباش، من این‌طور تعبیر نمی‌کنم این خواب را، این تعبیر خواب او درست نبود، ‌فقلت جعل فداک! فقولک اصبت والله! شما پس چرا به او فرمودی اصبت والله؟ قال نعم حلفت انه اصاب الخطأ، اصبت و الله الخطأ، یعنی درست زدی به خال خطأ، ‌صددرصد درست خطا کردی.

مهم همین جمله است که اصبت والله، نص است در این‌که تو درست می‌‌گویی ولی همین نص یک معنایی امام در نظر می‌‌گیرد که اصلا این لفظ تاب آن معنا را ندارد، تاب عرفی آن معنا را ندارد. ظاهر معنایش این است که یک معنای خلاف ظاهری هست که این لفظ تاب آن معنا را و تحمل آن معنا را دارد. اما این نص است یعنی عرفا این کلام تاب آن معنا را که امام در نظر گرفت ندارد. این یک مثال. مثال دیگر این است که کسی بگوید من اصلا قصد اخبار را نداشتم. این هم می‌‌شود.

حالا ادامه روایت هم جالب است بخوانیم. فقلت له فما تأویلها یابن رسول الله؟ شما تعبیر کنید! قال یابن مسلم! انک تتمتع بامرأة فتعلم بها اهلک، ‌تو می‌‌روی زن صیغه می‌‌کنی، خانمت متوجه می‌‌شود، ‌فتمزّق علیک ثیابا جددا، این لباس‌های تازه‌ای که خریدی پاره پاره می‌‌کند از عصبانیت، ‌فقال ابن مسلم فوالله ما کان بین تعبیره و تصحیح الرؤیا الا صبیحة الجمعة، یک هفته بیشتر طول نکشید، ‌صبح جمعه که شد، در خانه نشسته بودم، ‌انا جالس بالباب اذ مرت بی جاریة فاعجبتنی، ‌یک دختر جوانی رد شد، ‌خوشم آمد، فأمرت غلامی فردها، فرستادم غلامم که تقاضای ازدواج موقت کردم، او هم قبول کرد، ‌فتمتعت بها‌ فاحسّت بی و بها اهلی، خانمم که واقعا شیرزن بوده ‌متوجه شد، ‌فدخلت علینا البیت فبادرت الجاریة نحو الباب، آن دختر خانم که فرار کرد، و بقیت انا فمزقّت علیّ‌ ثیابا جددا کنت البسها فی الاعیاد.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره این تعبیر قد اصبت تاب عرفی این معنای قد اصبت الخطا را ندارد.

[سؤال: ... جواب:] سند این روایت ضعیف است. این روایت را در کافی جلد 8 صفحه 293 نقل کرده. در سندش ابی جعفر صائغ هست که ضعیف است.

## یکی از مصادیق توریه،‌ توریه در فعل است

یک نکته هم عرض کنم. توریه اختصاص به قول هم ندارد؛ گاهی توریه در فعل است. توریه در فعل هم مثل این می‌‌ماند که انسان رفتارش جوری باشد مثلا پول گیرش آمده اما جوری برخورد می‌‌کند که مردم فکر کنند که پول از دست داده، یا مدام آه می‌‌کشد در مجلس، هر کی می‌‌بیند می‌‌گوید این چقدر گرفتار است یا لباس‌های پاره و کهنه می‌‌پوشد که چشمت نزنند، اگر بدانند این چقدر پول‌، دلار و سکه دخیره کرده که چشمش نزنند، لباس مندرس می‌‌پوشد، این‌ها می‌‌شود توریه.

## شهید صدر: کذب متقوم به این است که ظاهر کلام خلاف واقع باشد و لذا توریه کذب است

حالا در بین معاصرین هم حساب کنیم. در بین معاصرین آنی که فتوی داده صریحا به حرمت توریه بعض تلامذه آقای صدر هست در کتاب منهاج الصالحین جلد 2 صفحه 36، لافرق فی الحرمة بین التوریة و الکذب و متی جازت التوریة جاز الکذب. احتمالا این مطلب را ایشان از استادش مرحوم آقای صدر گرفته. مرحوم آقای صدر در بحوث فی علم الاصول جلد 3 صفحه 286 فرموده که نبنی فقهیا علی حرمة‌ التوریة و کونها کذبا. الکذب متقوم بکشف شیء خلاف الواقع، ‌کذب این است که کلامی بگوییم که ظاهر در خلاف واقع است و لو مراد استعمالی‌مان مطابق با واقع باشد. بعد فرموده که ما ملتزم می‌‌شویم فقهیا به حرمت توریه الا فی حالة ‌النادرة ‌لامجال للتعرض لها الان. ولی در فقه خود مرحوم آقای صدر در حاشیه منهاج الصالحین جلد 2 صفحه 16 با کلام آقای حکیم موافقت کرده. آقای حکیم گفته که جایز است توریه، ‌صفحه 15 گفته توریه جایز است، ‌آقای صدر هم حاشیه نزده. حالا چه جوری در اصول گفته نبنی فقهیا علی حرمة‌ التوریة؟

## آقای زنجانی: توریه گرچه کذب نیست و لکن ملاک حرمت کذب را دارد. لذا روایات مجوزه، بر فرض ضرورت عرفیه حمل می‌شود

آقای زنجانی هم فرمودند و لو توریه کذب نیست اما همان ملاک حرمت کذب عرفا در توریه هست. مردم وقتی می‌‌شنوند که کذب حرام است، ‌دروغگو دشمن خداست، آن وقت یک کسی را ترسیم کنید در ذهن‌تان، ‌همان کارها را می‌‌کند، ‌همان دروغ‌ها را می‌‌گوید، ‌با توریه‌هایی که باید واقعا دوره ببیند آدم تا بتواند همچون توریه‌هایی در ذهنش بیاید.

آن وقت ایشان فرمودند این روایات را که عمده‌اش روایت مستطرفات سرائر که سندش را ایشان قبول دارد که می‌‌گفت قولی لیس هو هیهنا قال لابأس بکذب ایشان می‌‌گوید ما این را باید حمل کنیم بر فرض ضرورت عرفیه چون اگر بخواهیم بگوییم اختیارا جایز است، این خلاف مرتکز عقلائی است که بابا! اسلام آمده تحریم کرده دروغ را برای چی؟ برای این‌که یک جامعه سالمی داشته باشیم، مردم به همدیگر دروغ نگویند، ‌مردم همدیگر را به خلاف واقع نیندازند. خب توریه هم که همان نقش دروغ را دارد، مردم چکار دارند تو در دلت چه نیت کردی. از نظر ارتباطات بین مردم توریه با دروغ هیچ فرق نمی‌کند و لذا مفسده کذب در توریه هم هست. و آن روایتی که مجوز توریه هست بخاطر این ارتکاز عرفی باید حمل بشود به موارد ضرورت عرفیه.

## بررسی روایات

مهم این است که ما این روایات را بررسی کنیم.

روایت محمد بن مسلم ضمن ضعف سند، دلالت بر جواز مطلق توریه نمی‌کند چون امام علیه السلام شاید در مقام تقیه بودند

روایت محمد بن مسلم را خواندیم. روایت محمد بن مسلم اولا سندش ضعیف است. ثانیا دلالت بر جواز توریه مطلقا نمی‌کند، ‌قضیة خارجیة. حالا امام فرمود من مقصودم از اصبت قد اصبت الخطأ بوده، ‌شاید حضرت از ابوحنیفة تقیه می‌‌کرد. ابوحنیفه درست است که خودش منزوی بود اما استاد قاضی القضات بود، ‌بالاخره استاد مشاهیر بود، فقیه اهل عراق بود، ‌نفوذ معنوی داشت در بین مردم عراق و شاگردان موجهی داشت که بعدا به قدرت بالایی رسیدند. خب امام شاید از او تقیه کردند. این دلیل بر جواز توریه مطلقا نیست.

روایت مستطرفات سرائر، صحیحه است

روایت دوم هم که خواندیم روایت مستطرفات سرائر است که خواندیم: فی کتاب عبدالله بن بکیر که الرجل یقول لجاریته قولی لیس هو هیهنا امام فرمود لابأس به لیس بکذب. این روایت را مشهور سندش را قبول ندارند می‌‌گویند ابن ادریس مرسل نقل کرده این احادیث را در مستطرفات سرائر. ولی آقای زنجانی می‌‌فرمایند که نیاز به سند ندارد وقتی که ابن ادریس از کتاب اصحاب نقل می‌‌کند مثل این است که شیخ طوسی از کتاب اصحاب نقل می‌‌کند. این سند‌هایی هم که اگر ذکر بکنند سندهای تشریفاتی است، ‌چندان مهم نیست، ‌بودش و نبودش هیچ فرق نمی‌کند. سند تشریفاتی است. واقعا اگر سند ذکر می‌‌کرد معنایش این نبود که من با این سند نسخه را نقل می‌‌کنم، ‌سند تشریفاتی بود از باب این‌که به او گفته بودند ما به تو اجازه نقل احادیث را به تو می‌‌دهم، ‌احادیث اصحاب را می‌‌توانی نقل کنی، ‌او هم همان سند کلی را تطبیق کرد بر همین کتابی که در بازار پیدا کرده بود. این‌جور نبود که این کتاب را یدا بید از اساتیدش گرفته باشد.

به نظر ما مطلب خوبی است و ما هم بعید نمی‌دانیم. ابن ادریس بالاخره از کتاب عبدالله بن بکیر که نقل می‌‌کند احتمال می‌‌دهیم که این کتاب عبدالله بن بکیر در زمان ابن ادریس از کتب مشهوره بوده و اگر ما هم در آن زمان بودیم این کتاب را می‌‌دیدیم علم پیدا می‌‌کردیم به صحت انتساب این کتاب به عبدالله بن بکیر. و لذا اصالة‌ الحس در نقل ابن ادریس که می‌‌گوید و فی کتاب عبدالله بن بکیر جاری می‌‌کنیم و مشکلی ندارد. اگر سند هم ذکر می‌‌کرد مهم نبود چون به قول آقای زنجانی سند که به این نسخه‌ای که از او نقل می‌‌کند که نداشته.

عرض کردم یک راه دیگری هست، ‌این را قبلا عرض کردم و آن این است که در بحار در اجازات علماء‌ یک سندی ذکر می‌‌کند به کتب اصحاب که در فهرست شیخ طوسی ذکر شده، در آن سند محقق حلی از ابن الرطبة از ابن ادریس حلی از پسر شیخ طوسی از شیخ طوسی نقل می‌‌کند جمیع روایاتی که و کتبی که در فهرست شیخ طوسی ذکر شده که یکی از آن‌ها همین کتاب عبدالله بن بکیر است. خب پس ابن ادریس سند دارد به همه کتب که در فهرست ذکر شده. ابن ادریس از پسر شیخ طوسی از شیخ طوسی.

حالا می‌‌ماند دلالتش که دلالتش را ان شاء الله در جلسه بعد بررسی می‌‌کنیم.

روایت احتجاج: نفی کذب از قول خلاف واقع حضرت ابراهیم و حضرت یوسف در قرآن

اشاره به روایت سوم هم بکنم که این روایات را اجمالا اشاره کرده باشیم. روایت سوم روایتی است که در احتجاج نقل می‌‌کند. در احتجاج می‌‌گوید که از امام صادق علیه السلام سؤال شد از قول حضرت ابراهیم که بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون، حضرت فرمود ما کذب ابراهیم، حضرت ابراهیم دروغ نگفت. چرا؟ برای این‌که حضرت ابراهیم مقصودش این است که فعله کبیرهم هذا ان کانوا ینطقون. ان کانوا ینطقون را شرط فعله کبیرهم هذا در نظر گرفت حضرت ابراهیم، ‌فرمود بت بزرگ بت‌های کوچک را نابود کرده است اگر این‌ها سخن بگویند. قضیه شرطیه است دیگه، ‌و لکن حیث لا ینطقون فلم یفعله کبیرهم. اما مردم چی فکر می‌‌کردند؟ مردم فکر کردند که حضرت ابراهیم می‌‌گوید بل فعله کبیرهم، ‌تمام شد، فاسئلوهم ان کانوا ینطقون، مردم فکر کردند ان کانوا ینطقون شرط فاسئلوهم است، ‌اما حضرت ابراهیم این فاسئلوهم را جمله معترضه قرار داد، ‌بل فعله کبیرهم، ‌پرانتز: فاسئلوهم، پرانتز بسته، ان کانوا ینطقون، یعنی بل فعله هذا ان کانوا ینطقون.

[سؤال: ... جواب:] مثل لایدخلون الجنة‌ حتی یلج الجمل فی سم الخیاط، این کذب است؟ تعلیق بر محال معنایش این است که این هم محال است. وقتی می‌‌گوید بهشت نمی‌روند مگر وقتی که شتر از سوراخ سوزن رد بشود یعنی چطور شتر از سوراخ سوزن رد نمی‌شود این‌ها هم بهشت نمی‌روند. این هم معنایش این است که چه جور این‌ها حرف نمی‌زنند پس بت بزرگ هم این کار را نکرده، ‌فعله کبیرهم هذا ان کانوا ینطقون.

بعد سؤال کرد از حضرت که حضرت یوسف که داشت ایتها العیر انکم لسارقون چی می‌‌شود؟ حضرت فرمود مراد حضرت یوسف این بود که انکم لسارقون یوسف من ابیه. و لذا بعدش گفتند ماذا تفقدون گفت نفقد صواع الملک نگفت سرقتم صواع الملک، آنجا گفت نفقد صواع الملک. صواع ملک نیست، ‌راست هم گفتند، ‌صواع ملک نبود. اما راجع به انکم لسارقون آن‌ها فکر کردند که یعنی انکم لسارقون صواع الملک ولی مقصود حضرت یوسف این بود که انکم لسارقون صواع الملک. این می‌‌شود توریه.

[سؤال: ... جواب:] کی یادشان داد؟ به جدت هیچکس این راه‌ها را بلد نبود الا حضرت یوسف.

باز هم سؤال کردند فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم، ‌حضرت فرمود ما کان ابراهیم سقیما، ‌بابا! اصلا حضرت ابراهیم مریض نبود و ما کذب، ‌دروغ هم نگفت. مقصودش این بود که انی سقیم فی دینی، ‌سقیم فی دینی یعنی مرتاب فی دینی، ‌در طلب دین خودم هستم. مردم از انی سقیم چی می‌‌فهمند؟ گفتند فردا با ما بیا برویم بیرون شهر، فقال انی سقیم، ‌مریض نبود، ‌فردا بلند شد رفت بت‌ها را شکاند، ‌و انی سقیم فی دینی یعنی من دنبال دین خودم هستم، انی مرتاب فی دینی و ما کذب. این می‌‌شود توریه کرد. توریه پس کذب نیست.

این هم استدلال به روایت سوم.

تامل بفرمایید تا هفته آینده ان شاء الله.

1. ماتن: در جزوه درس به اشتباه بکیر بن اعین آمده است. [↑](#footnote-ref-1)